

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فِيمَا نَقُضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۶)

تحزب آرئ! تفرقه هرگز!

صحنه‌های اخذ میثاق خدا که خدا به عنوان میثاق و عهد الهی از آن یاد می‌کند، از عالم ذریه است که بحث «أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (اعراف: ۱۷۲) است تا میثاقی که در شئون و مراتب پایین‌تر بندگان سپرده‌اند که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»، در همین آیات سوره مبارکه مائده آیه ۷ داشتیم که به یاد بیاورید نعمتی که... «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» و بعد خدا ثمره‌ی به هم زدن میثاق را در این آیات بیان می‌کند که «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ ما از آن‌ها میثاق گرفتیم برای آن‌ها نقیب فرستادیم که مطابق با مشرب خود آن‌ها باشد، با حفظ وحدت تعدد و تحزبی است که **تحزب حق** است؛ یعنی با **حفظ وحدت** حضرت موسی آن‌ها در پایین مشرب‌های مختلف پیدا کنند که «فَدُ عَلِيمٌ كُلُّ أَنَسٍ مَشْرَبُهُمْ» (بقره: ۶۰)، این

همان چیزی است که از **تحزب** مورد پذیرش است، ولی اگر غیر از این شود و شیعیان شیعی شود و پراکندگی شود و **تفرقه** در دین شود، فرقه فرقه کردن خود دین چیزی است که باطل است.

دادن زکات اگر در پی اقامه نماز نباشد ثمر ندارد

به هر جهت ما نقیب گذاشتیم که این نقبا نقبای دوازده گانه‌ای بودند. بعد هم این که «لَئِن أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ»، ما در این تعبیر عرض کردیم که اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات، گرچه تقدیم ذکری، ترتیب را نمی‌رساند ولی یک بیان اهمیتی را می‌رساند، وقتی که اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات است، این همان ایتاء زکاتی است که متوقف بر اقامه‌ی نماز است و گرنه اگر یک ایتاء زکاتی باشد که متوقف بر این مسائل نباشد این ثمرات بر آن بار نیست. این ترتیب به عنوان ترتیبی که یک مرتبه و دو مرتبه و ده مرتبه در قرآن نیست «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» ترتیب معناداری است، آن ایتاء زکاتی مورد نظر دین است که متوقف بر **ایمان به غیب** و متوقف بر **ارتباط با خدا** باشد و گرنه ثمرات بر ایتاء زکاتی که همین‌طور کسی چیزی بدهد بار نمی‌شود.

این معنا در بعضی آیات صریح‌تر است، سوره مؤمنون، آیه ۵۵، ص ۳۴۵ «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدَّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»، آیا گمان می‌کنند که آن‌ها را به مال و بنین، مال و فرزند امداد می‌کنیم؟ یعنی امداد وجود دارد، منتها معلوم نیست خیر باشد! این من باب «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» (اسراء: ۲۰)؛ ما همه را امداد می‌کنیم به این معنا است که ما دشمنان را هم امداد می‌کنیم، «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدَّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ»؛ آیا گمان می‌کنند آن چیزی که ما به آن‌ها امداد می‌کنیم از مال و اولاد، سرعت در خیرات به آن‌ها می‌دهیم؟ این‌طور نیست «بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ بلکه این‌ها شعور ندارند. پس سرعت در خیرات چیست؟ این‌طور است که «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (مؤمنون: ۵۷)؛ کسانی که از خشیت پروردگار خود ترسان هستند «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ»؛ کسانی که این‌طور هستند، بعد این‌جا تصریح دارد، «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ

أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»؛ کسانی که آن چیزی که می دهند «يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»، چیزهایی که می خواهند بدهند می دهند در حالتی که «فَلَوْبُهُمْ وَجِلَّةٌ» قلب آن‌ها می ترسد که «أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ». یعنی یک حرکت آن سویی وجود دارد که این می آید یک چیزی می دهد، این ذخیره‌ی آخرت می کند. همین تعبیری که داریم و می‌گوییم طرف برای ذخیره‌ی آخرت می‌دهد، این یک نگاه آخرت‌گرا دارد که می‌دهد.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَّةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»؛ چنین کسانی سرعت در خیرات گرفتند «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»، آن‌ها هستند که مسابقه می‌دهند و در میدان سبقت جلو رفته‌اند، سبقت گرفته‌اند، سابق هستند. لذا این معنا که تا حالا ۱۰، ۲۰ مرتبه تکرار شده، باز هم قابل تکرار است و قابل تذکر است، ما قرآن نمی‌خوانیم که یک سری مباحثات علمی صرفاً کرده باشیم! دقت کرده‌اید در جاده‌ی تهران قم مدام تابلو زده «۱۲۰ کیلومتر»، تا فراموش نکنیم. این طور نیست اول ۱۲۰ کیلومتر بزند بعد همین طور شما بروید، مدام در بین راه ۱۲۰ کیلومتر زده. این‌ها من باب «فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات: ۵۵) است. این را فراموش نکنیم که ایتاء زکات در قرآن می‌بایست با پشتوانه‌های معنوی باشد، با پشتوانه‌های الهی باشد، خدمات باید با پشتوانه‌های الهی باشد، اگر نباشد گاهی اوقات خود این خدمات‌رسانی‌ها حواس آدم را پرت می‌کند انسان مدام مشغول خدمت‌رسانی می‌شود، حواس انسان پرت می‌شود که این‌ها باید رنگ و بوی الهی داشته باشد، و شخص باید مداوم نیات خود را تجدید کند.

در جریان انفاق به نظام اسلامی منافق از غیر منافق جدا می‌شود

عرض شد قرض الحسنه و انفاق را در بحث‌های قرآنی، می‌بینید بیشتر انفاق به نظام اسلامی است، این همان چیزی است که منافقین را از غیر منافقین جدا می‌کند. اگر شما سوره مبارکه منافقون را بخوانید می‌بینید که مدام می‌گویند: «لَا تَنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ حَتّٰی يَنْفَقُوْا» (منافقون: ۷)؛ به پیغمبر انفاق نکنید بگذارید این‌ها پراکنده شوند. آن‌جا است که می‌گوید

«أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (بقره: ۲۵۴)؛ انفاق کنید و این انفاق باید «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» باشد، نه این که فقط پول بدهید، نه! بلکه هزینه کنید، از هر چیزی که رزق شما است هزینه کنید. آن جا است که تازه معلوم می شود چرا می گویند مال و فرزند فتنه است، چون مانع از رفتن و هزینه کردن در راه خدا است. انسان بخواهد خود را هزینه‌ی راه خدا کند، هزینه‌ی جریان رسالت کند آن جا است که همه مال و فرزند فتنه است، و بعضی هستند که دشمن هستند. این دقت در قرآن شده.

این آیات را ببینید سوره مبارکه تغابن، ص ۵۵۷، آیه ۱۴ و ۱۵ دو آیه پشت سر هم است که بخشی از دو آیه مناسب است برای این بحث: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»، این «مِنْ بعضیه» است؛ یعنی بعضی از اموال انسان، اولاد انسان، ازواج انسان عدو انسان هستند، واقعاً دشمن آدم هستند، در قالب دوستی، در قالب ظاهر که دوستی است رهن دین است. این یک روان‌شناسی اسلامی می‌شود که شما بتوانید این نکته را تصفیه کنید که یک روان‌شناسی باید بدهید که دنیا و آخرت شخص را با آن نگه دارید، نه در یک مقطع کوتاه دنیا! چند وقتی است که به دانشگاه شریف می‌رویم درد دل بچه‌های شریف خیلی جالب شده، شخص با Background مذهبی به مشاوره رفته، سؤال پرسیده، روان‌شناس گفته شما این دخترها را می‌بینید؟ گفته نه! گفته خیلی کار نادرستی می‌کنید! ببین و لذت ببر! گفته: گفته‌اند که انسان نباید نگاه کند، گفته: این حرف‌ها را آخوندها در آورده‌اند! گفتم تو چیزی نگفتی؟ گفت نه! چیزی نگفتم. این که دیگر صریح قرآن است «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (نور: ۳۰)،

زندگی اسلامی؛ یعنی زندگی با گذشت و احتیاط!

لذا آن مشاوره‌ای مشاوره است که دنیا و آخرت شخص را با هم ببیند، نه فقط دنیای او را ببیند و نه در یک مقطع کوتاه ببیند. حتی گاهی اوقات در مشاوره‌های دنیوی در یک مقطع خیلی کوتاه می‌بیند. این جا می‌گوید: «مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»، نمی‌گوید طلاق بده می‌گوید بترس. زندگی او چطور است؟ «إِنَّ تَعَفُّوًا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا»؛ در متن زندگی با همین

دشمنان با عفو و صفح و غفران و این‌ها زندگی کن. قرار نیست کسی زندگی را از هم بپاشد ولی باید حواس او باشد.

به خاطر تقاضاهایی که می‌کنند، فکری که می‌کنند، این فکری که القاء می‌کنند، بعضی از این‌ها دشمن هستند! ازواج فقط به معنای زنان نیست، فکر می‌کنند ازواج فقط به معنای زنان است، ازواج به معنای همسر، زوج به معنای همسر. تعبیر زوج و زوجه که ما می‌گوییم تعبیر قرآنی نیست ما تعبیر زوجه نداریم! همه جا ازواج داریم، ازواج یعنی همسران، همسر آدم، اولاد آدم دشمنان آدم هستند. منتها با همین دشمنان باید بشود زندگی کرد.

قرآن همه دنیا را با زبان فطرت اداره می‌کند

این که در نظام اجتماعی هم گفتیم و به دلیل آیه خواهیم گفت که قرآن همین دنیا را اداره می‌کند، نه این که قرآن اداره می‌کند به شرطی که همه مسلمان شوند! معلوم است اگر همه مسیحی شوند مسیحیت آن‌ها را اداره می‌کند. این‌ها ضرورت‌های به شرط محمول است این‌طور گفته‌اند که همه مسلمان شوند قرآن اداره می‌کند، قرآن همین دنیای تگه تگه را می‌تواند اداره کند، یعنی یک عدّه مسیحی، یک عدّه یهودی، یک عدّه مجوس، همین که سوره حج می‌گوید، یک عدّه مشرک، قرآن این دنیا را می‌تواند اداره کند نه این که همه مسلمان شوند قرآن این دنیا را اداره کند، با زبان فطرت قرآن همه‌ی این دنیای تگه تگه را می‌تواند اداره کند. در زندگی خانوادگی هم همین است «وَأِنْ تَعَفُّواْ وَتَصْفَحُواْ وَتَغْفِرُواْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، این جا با عفو و صفح و این‌ها پیش می‌رود.

زندگی را نمی‌خواهد به بن‌بست بکشاند. با همین دشمن می‌توانیم زندگی کنیم. بعد از این یک مقدار بالاتر است، این بعضی نیست «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن: ۱۵)؛ این تذکر به این است که حواس شخص باشد اموال و اولاد او وسیله‌ی آزمایش او هستند، خدا به اموال و اولاد دارد آزمایش می‌کند. بعد می‌بینید که در این فضا بحث قرض الحسنه به خدا مطرح است که سوره را

نگاه کنید، می‌بینید مسائل اجتماعی است، این سوره‌ها را نگاه کنید سوره مبارکه جمعه را نگاه کنید، سوره منافقون را نگاه کنید، سوره مبارکه تغابن را نگاه کنید، سوره حدید را نگاه کنید تا بفهمید این قرض الحسنه در قرآن در چه فضایی از بحث واژگانی مطرح شده است؟! این اخذ میثاق را که کردند، خدا نشان می‌دهد که به واسطه‌ی شکستن این میثاق‌ها چه اتفاقی می‌افتد. «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ»؛ وقتی این‌ها میثاق خود را که «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» (مائده: ۷) بود، نقض کردند «لَعَنَّاَهُمْ»، وقتی این‌ها را در قالب بنی اسرائیل آوردیم، یعنی وقتی تمام شرایط آن‌ها را فراهم کردیم، حتی موالی که بالای سر آن‌ها گذاشتیم براساس مشرب خود آن‌ها بود که کسانی باشند این‌ها زیر بار بروند. کسانی که گذاشتیم در این فضا، یعنی همه‌ی آن چیزی که از طرف ما بود کامل بود. این‌ها «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاَهُمْ» نقض میثاق که کردند، ما آن‌ها را لعنت کردیم. پس اولاً آن‌ها یک کاری کردند که ما یک کاری کردیم، ما لعنت خود را مستقیم نمی‌کنیم، جاهای مختلف در قرآن این را گفته که «لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» (بقره: ۸۸)؛ یعنی این‌ها کاری کردند، ما یک کاری کردیم، ما همین‌طوری لعنت نمی‌کنیم، مورد غضب قرار نمی‌دهیم، از رحمت خود دور قرار نمی‌دهیم. این «لَعَنَّاَهُمْ»؛ یعنی از رحمت خدا دور است. این که لعن می‌کنند یعنی از رحمت خدا دور باد. این‌ها «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاَهُمْ»، یعنی میثاق را نقض کردند، ما آن‌ها را لعنت کردیم «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»، قلب آن‌ها را قسی قرار دادیم. این‌ها به عنوان کیفر و مجازات است.

در قرآن بحث قساوت قلب در فضای عاطفی نیست

تعبیری بود آن‌جا عرض شد که «جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» بحث قساوت قلب را ما نوعاً در فضای عاطفی مطرح می‌کنیم، یعنی الآن وقتی ما می‌گوییم طرف قسی القلب است، به انسان‌های غیر عاطفی قسی القلب می‌گوییم. گاهی اوقات اشکالی ندارد ولی در جاهایی تعارض پیدا می‌کند! یک چیزهایی وجود دارد که به تعبیر دین قساوت قلب نیست، بحث عاطفی بودن را رأفت می‌گویند در

مقابل آن قساوت می‌شود. ممکن است در جنگ یک نفر در سر کسی بزند، یک نفر تیر خلاص در سر کسی بزند این هم می‌گویند چه انسان قسی القلبی است! در صورتی که فضای بحث قساوت قلب، قلب سخت؛ یعنی قلبی که در آن انفجار ندارد، از داخل آن چشمه‌ای بیرون نمی‌آید، این‌ها در دین فضای خود را دارد و اصلاً هم در فضای عاطفی در قرآن طرح نشده، اصلاً نشده است! خیلی جالب است بحث قساوت قلب را شما در قرآن در فضای عاطفی نمی‌بینید. به لحاظ واژه‌ای در خود آیه که مشخص است «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» چه می‌کنند؟ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ کلام را از موضع خارج می‌کنند، کلام را در موضع تحریف می‌کنند.

این قساوت قلب می‌شود که کسی کلامی را که برای جایی است، در جای دیگر استفاده کند، این که آدم یک روایتی را که باید یک جایی بخواند، در جای دیگری استفاده کند با این که می‌داند جای آن کجا است! می‌داند جای این حرف این‌جا نیست؛ مثلاً یک مرتبه این بحث را که دین سهله و سمحه است را در خرج جای دیگر می‌کند، در یک موضع دیگر این را می‌خواند.

تحریف؛ یعنی با همین آیات و روایات، دین دیگری ترسیم کردن

الآن با همین آیات قرآن، با همین روایات، دقیقاً می‌شود یک دین دیگر ترسیم کرد، با همین آیات با همین روایات، اصلاً نه یک دین که ۶۰۰ دین دیگر می‌شود ترسیم کرد! چه شده که الآن این همه سلیقه‌های دینی مختلف وجود دارد؟ خیلی اوقات برای همین است که آیات و روایات خرج جاهای دیگر شده، آیات از فضای خود جدا شده، از موضع خود جدا شده در جای دیگر استفاده شده، لذا می‌بینید این دین شده است. برای آن چیز دیگری شده، این آیه در جای دیگر استفاده شده، روایت در جای دیگر استفاده شده، برای همین این قدر دین متعدد شده فقط به ادواق مرتبط نیست اصلاً از موضع خارج شده است.

ثمره قساوت قلب: حذف و تحریف

هم «وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»؛ یعنی یک بخش‌هایی از آن کلام را کنار می‌گذارد بخش‌های دیگر را می‌گیرد این قساوت قلب است، هم «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» این هم قساوت قلب است، این‌ها ثمرات قساوت قلب است.

قلب سالم قلبی است که پذیرای کل دین باشد

چه قلبی بالاتر از این که بتواند پذیرای کل دین باشد؟! پذیرش او بالا باشد؟ چه قلبی از این سالم‌تر که بتواند دین را به همگی آن بپذیرد؟ برای همین شما در مقابل قرآن که قرار می‌گیرید و ما اصرار داریم شما متن قرآن را ببینید، می‌بینید در سوره مبارکه زمر، آیه ۲۲ بحث قساوت قلب را در چه فضایی طرح می‌کند، ص ۴۶۱ «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»؛ کسی که خدا دل او را برای اسلام باز کرده، «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»، او سوار بر نور الهی دارد حرکت می‌کند، نوری از جانب پروردگار، آیا این شخص قابل مقایسه است، این شبیه کسی است که غیر این است؟ غیر این چیست؟ «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، کسی که شرح صدر «لِلْإِسْلَامِ» دارد در مقابل انسان قسی القلب است. «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

شقّ مقابل این قسی القلب چه کسی است؟ «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»، این کتاب متشابه، متشابه به معنای این که آیات آن شبیه به هم است.

خاصیت نزول نقص است و لذا آیات متشابه داریم

البته این که آیات متشابه در مقابل آیات محکم داریم آیات متشابه در مقابل آیات محکم است، این کتاب کتاب متشابه در مقابل کتاب محکم نیست، این کتاب کتاب محکم است، کتاب کتاب محکم است آیات آن آیات متشابه است. بعد هم آیات متشابه دارد به این معنا که خاصیت نزول این است که متشابه درست می‌شود. حواس شما باشد! این نیست که خدا متشابه نازل کرده، خدا

متشابه نازل نمی‌کند خدا محکم نازل می‌کند، منتها وقتی از مرتبه‌ی بالا به مرتبه‌ی پایین می‌آید چون می‌خواهد تمام آنچه که لفظ نیست، تمام آنچه که مفهوم است، تمام عوالم بالا می‌خواهد در الفاظ بیاید، پایین که می‌آید برخی از آن‌ها متشابه می‌شود، خاصیت تنزل است که یک سری آیات متشابه پیدا می‌شود.

یکی از بیانات نورانی علامه طباطبایی است، این جاها فرق امثال علامه با غیر علامه پیدا می‌شود نه در آیات اجتماعی، در آیات اجتماعی معلوم نمی‌شود در این آیات معلوم می‌شود، ایشان تحلیلی ارائه می‌دهند که خدا متشابه نازل نمی‌کند محکم نازل می‌کند، منتها وقتی پایین می‌آید خاصیت این مراتب تنزل نقص است بعد یک سری آیات متشابه درست می‌شود که باید ردّ به محکّمات شود که معنای آن کاملاً مشخص شود. این برای آیات متشابه است، ولی کتاب متشابه یعنی کتاب بسیار شبیه به همدیگر، مثالی؛ یعنی تمام آیات آن شبیه به همدیگر است.

(سؤال) ببینید این متشابه در مقابل محکم نیست، خود این یک چیزی است. اگر بخواهیم تعبیر دیگر کنیم که این متشابه نسخه‌ی اصلی بالایی است، این هم ممکن است؛ یعنی مشابه نسخه‌ی اصلی بالایی خود است که همان طور که همه چیز این‌طور است کتاب هم همین‌طور است.

(سؤال) ببینید آن آیاتی که آیات متشابه می‌تواند محسوب شود، مثلاً فرض کنید دست خدا، «يَدُ اللَّهِ»، این‌ها نسبی است برخی از آیات برای یک عده متشابه است برای یک عده متشابه نیست، منتها آیاتی که این‌طور است که: خدا دست دارد، خدا قرض می‌گیرد، همه‌ی این‌هایی که متشابه است، در مقابل محکم است، یعنی به عبارتی غیر محکم است، آیاتی که مقداری در انسان تزلزل ایجاد می‌کند؛ مثل خدایی که دست دارد چشم دارد. یک سری آیات این‌طور هستند نه این که این «غَفُورٌ رَحِيمٌ» با آن «غَفُورٌ رَحِيمٌ» فرق داشته باشد، ممکن است فرق داشته باشد، فرق داشته باشد نه این که معنای آن فرق داشته باشد بلکه موضع آن، اراده‌ی جدی آن فرق داشته نه

استعمال کلمه‌ی آن. این غفور یعنی بخشنده ولی در این جا یک اراده‌ی جدی می‌شود در آن جا یک اراده‌ی دیگر. ممکن است این غفور یک چیزی در مسئله‌ی فردی باشد یک جا در مسئله‌ی اجتماعی باشد.

آیاتی که آیات متشابه هستند در مقابل محکم هستند خصوصیت پایین آمدن قرآن است، آیاتی که نازل می‌شوند این طور است. این «متشابهاً» را هم می‌توان نسبت به خود آیات گرفت؛ یعنی آیات نسبت به هم مشابه هستند چون مثنای بودن هم همین است. کتاب مثنای است یعنی کتابی است که منعطف به هم است منعطف به چیست؟ یعنی آیات آن منعطف به هم هستند. کما این که آیات آن مشابه همدیگر هستند، آیات آن منعطف به همدیگر هستند. از این منعطف بودن و مشابه بودن خیلی می‌شود نتیجه گرفت؛ یعنی از این منعطف بودن قرآن این آیات را کنار همدیگر بگذارید کسانی که یک مقدار با قرآن آشناتر هستند، آیات شبیه به هم را کنار یکدیگر بگذارید از داخل آن معارف استخراج می‌شود.

«تَقَشِّرُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» (زمر: ۲۳)، این آدمی است که قساوت قلب ندارد، پوست بدن این‌ها از خشیت خدا به لرزه می‌افتد. بعد هم «ثُمَّ تَلِينُ» یعنی از پوست این‌ها آیات رد می‌شود بعد هم در پوست آن‌ها احساس آرامش ایجاد می‌کند، «قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» این قلب و پوست او با یاد خدا آرام می‌گیرد. «ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ»، لذا یک سلامت بدنی هم به همین دلیل می‌دهد؛ یعنی ارتباط با خدا فقط از قلب نمی‌گذرد یک لینتی در خود جلد و بدن ایجاد می‌کند. «إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ».

بحث این است که قساوت قلب را شما پیگیری می‌کنید می‌بینید در مقابل شرح صدر است. سوره مبارکه نحل را بیاورید، می‌بینید قساوتی که مال شرح صدر کفر است برای این خاصیت است، یعنی این است که در انسان قساوت ایجاد می‌کند. سوره مبارکه نحل ص ۲۷۹ را اگر ببینید

علامت مثنای بودن و متشابه بودن همین چیزها است یعنی شما می‌توانید آیه به آیه پیگیری کنید جلو بروید نتیجه بگیرید، (۵۹: ۳۵) «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل: ۱۰۶)؛ کسی که به خدا بعد از ایمان کفر بورزد مگر کسی که اکراه شود، قلب او مطمئن به ایمان باشد منتها اکراه شود که الآن به خدا ناسزا بگو، این چیزهایی که حالت تقیّه‌ای دارد. قلب او به ایمان مطمئن است منتها اکراه می‌شود و مجبور شده که چیزی بگوید، این‌ها را دارد خارج می‌کند. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ»؛ این‌ها عذاب خیلی سختی دارند که در آیات بالایی آمده است. «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»؛ کسی که شرح صدر در کفر دارد، انسان این‌طور هم می‌شود.

یعنی می‌بینید دنبال یک حرفی است؛ یعنی مدام هر حرف غیر قانونی را با شرح صدر قبول می‌کند، در مقابل شرح صدر «لِلْإِسْلَام» است. شما در شرح صدر «لِلْإِسْلَام» می‌بینید هر داستانی از ائمه بشنود، این داستان ائمه است، این حکم خدا است، می‌گوید درست است، خیلی راحت! اصلاً هیچ مقاومتی نمی‌کند.

بعضی هستند در مقابل این هستند، یعنی هر چیزی که چیز دیگری باشد کاری به درستی و غلطی آن ندارند. مثلاً فرض کنید بگویند ما داریم که مراجع می‌گویند حجاب این‌طور است، ببینید مراجع هم می‌گویند، اصلاً معطل نمی‌کند و این قلت می‌کند و نمی‌بینند کجا می‌گویند و مراجع کجا دارند چنین صحبتی می‌کنند. یک وضعیّت به این شکل در دل انسان ایجاد می‌شود یعنی شرح صدر «لِلْكَفْرِ» برای انسان به وجود می‌آید، یعنی هر حرف کفرآمیزی، هر شاذی از شذوذات، همین که بشنود یک فتوای به این شکل در قصور متقدّم بوده سریع این را دستاویز می‌کند برای این که بگوید: این حرف‌ها اخیراً درآمده است و این‌طور هم که می‌گویند نیست!

بالاخره در عالم فقه یک سری شذوذات وجود دارد، از اوّل هم بوده، بعضی گفته‌اند نقض شده متأخّر باز هم گفته‌اند، می‌بینید با یک ویژگی خاصی دنبال این‌ها می‌رود، هر چیزی از این مقوله

هم باشد قبول می‌کند. یک نفر به او می‌گوید دست دادن با نامحرم در هیئت‌های نمایندگی ایرادی ندارد! می‌گوید ببین... نه دنبال دلیل می‌رود نه دنبال مطالعه می‌کند! (۳۶: ۳۸)

علت ایجاد شرح صدر برای کفر ترجیح دنیا بر آخرت است

در آن سو هم هست کسانی که شرح صدر «لِلْإِسْلَام» دارند می‌بینید که همین‌طور آیات را می‌خواند قبول دارد. می‌دانید ریشه در چه چیزی دارد؟ ریشه‌ی آن در حرف‌هایی است که بعد از آن است، می‌گوید: «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»؛ این شرح صدر کفر می‌دانید چرا به وجود می‌آید؟ برای این است که یک نفر زندگی و حیات دنیا را نسبت به زندگی و حیات آخرت برتر کرده است، کسی این کار را انجام دهد، چون دین می‌خواهد همه‌ی حواس شما را جمع آخرت کند. حیات دنیای شما را به تلاش می‌آورد آن هم برای آخرت شما نه برای دنیای شما؛ یعنی دنیای شما را من باب دنیا به تلاش نمی‌آورد. آن جایی که دنیا را می‌خواهد، تا می‌خواهد برای دنیا به تلاش بیاورد کثیری از روایات روی سرتان هوار می‌کند که دنیا لهو و لعب است؛ مثلاً می‌گوید: برای چه این‌قدر که شما برای ورثه می‌خواهید بگذارید؟! ورثه رزق خود را دارند و شما رزق خود را دارید، خود را برای آن‌ها قسی نکن و رها کن، می‌بینید مدام در این وادی می‌رود آن جایی که شما می‌خواهید برای دنیا تلاش دنیایی کنید! می‌بینید تلاش دنیایی هم برای آخرت است، دینی که همه‌ی حرف آن این است که شما آخرت‌گرا شوید معلوم است کسی که این دنیا را برتر بداند با تمام آموزه‌های دین مشکل پیدا می‌کند.

بارها عرض شده، تمام دستورات دین و مواهب مختص دستورات دین جاهایی فهمیده می‌شود که عقاید دین فهمیده شود؛ یعنی عقاید دین نه این که فهمیده شود بلکه قبول شود، ایمان به عقاید دین کسی داشته باشد. وگرنه اگر کسی ایمان به عقاید دین نداشته باشد، این پشتوانه‌ها را نداشته باشد، می‌بیند که می‌گوید: نماز هم این‌طور نبوده! روزه هم این‌طور نبوده! آن هم این‌طور

نبوده! این قدر می‌گویند نماز این‌طور می‌کند می‌بیند ما نماز می‌خوانیم چرا این‌طور نمی‌کند؟! روزه چنین کارهایی می‌کند، چرا ما روزه می‌گیریم و این کارها را نمی‌کند؟ این برای پشتوانه‌ی اعتقادی است. لذا کسی که «اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» باشد، دچار قساوت قلب می‌شود ولو این‌که خیلی آدم عاطفی هم باشد! ولو این‌که خیلی انسان عاطفی باشد قسی القلب است. کسی که همین‌طور حرف‌های غیر دینی و رنگ و بوی آزاد شدن را قبول داشته باشد دچار قساوت قلب شده است. این ادبیات قرآنی است، لذا شما در همان آیه معروف بحث قساوت قلب که خیلی آیه معروفی در سوره مبارکه حدید است، ص ۵۳۹، اصلاً تمام آیات بالای آن را نگاه کنید می‌گوید چرا شما انفاق نمی‌کنید؟ ببینید انفاق با معیار فتح، این انفاق چیست؟ این را به هیچ چسبی نمی‌توان به انفاق دیگری چسباند، انفاق با خطّ و مرز فتح، و فتح کردن، این رسماً انفاق به نظام اسلامی است، هزینه‌ی به نظام اسلامی است.

انفاقی که انسان‌ها را به دو گروه مؤمن و منافق تقسیم می‌کند!

شما آیه ۱۰ سوره حدید را ببینید (۴۳:۰۳) «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، چرا انفاق نمی‌کنید؟ «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا»؛ کسانی از شما که قبل از فتح انفاق کردند، قبل از فتح انفاق کردند و بعد از فتح انفاق کردند با هم یکی نیستند، این یعنی چه؟ انفاق با معیار فتح یعنی چه؟ انفاق با خطّ و مرز فتح یعنی چه؟ یعنی انفاق به نظام است، انفاق به حاکمیت اسلام است که اگر حاکمیت اسلام را کنار بگذارید همه آیات قرآن از بین می‌رود! قرآن «بِتَمَامِهِ» می‌تواند خود را در حاکمیت اسلام نشان بدهد و گرنه دست بر سر ایتم کشیدن و این‌ها می‌شود. در این آیات قبل از فتح، بعد از فتح، اصلاً قبل از فتح و بعد از فتح یعنی چه؟ آن جایی که انسان باید وارد میدان شود هزینه کند. بعد این‌جا است که آیه ۱۱ شما می‌بینید «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»، مثل قرض الحسنه را در این سوره دارد. بعد تبدیل به دو گروه مؤمنین و منافقین می‌کند.

(۳۱: ۴۴) جلسه‌ی قبل هم این را گفتیم ولی می‌خواهیم با نگاه به بحث قساوت قلب بگوییم، آدم‌ها را به دو گروه مؤمن و نه مشرک، خود نظام را تبدیل می‌کند، داخل را تبدیل می‌کند، می‌گوید دو قشر مؤمن و منافق، مؤمن همان است که انفاق می‌کند منافق همان است که می‌گوید انفاق نکنید بگذارید دور پیغمبر را خالی کنند که در سوره منافقون است.

«فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» (حدید: ۱۵)، می‌گوید روز قیامت شما را مجازات می‌کنیم و بعد دارد: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»؛ آیا وقت آن نرسیده که دل مؤمنان خاشع شود؟

می‌بینید آیات ثنو همدیگر هستند. در همین آیات سوره مائده درست بعد از این آیات را مرور کنید، می‌بینید بحث کمک به موسی در جنگ را طرح می‌کند، چه می‌شود که درست بحث جنگی که موسی می‌خواهد برود، بحث میثاق را می‌گوید؟ این میثاقی که ما گرفتیم مگر چه میثاقی بود؟ از زمره‌ی همین میثاق‌ها این است در جنگ وقتی شما حرکت کردید به کمک موسی بیایید نه بنشینید بگویید تو برو بجنگ ما این‌جا نشستیم.

آیات بعدی را ببینید که مربوط به چه فضایی است، می‌گوید: «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، شبیه کسانی که قبلاً به آن‌ها کتاب دادیم، نشوید که «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ این «أمد» بر آن‌ها گذشت و دل آن‌ها قسی شد، یک چشمه‌ی رسوب‌دار، چشمه‌هایی است که زلال است همین‌طور که می‌آید می‌آید، بعضی چشمه‌های رسوبی را دیده‌اید؟ معلوم نیست دهانه‌ی آن چقدر بوده که الان این قدر می‌آید، این مدام می‌آید کنار خود رسوب می‌دهد، هر چقدر آب می‌آید دهانه را تنگ‌تر می‌کند! «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ یعنی این مهلت دل را قسی می‌کند. در مهلت اگر چشمه‌ی وجود انسان زلال شد شد، نشد مهلت‌ها آن را خراب می‌کنند، یعنی چشمه‌ها اگر رسوبی شد و آب‌ها با رسوب آمد و کنار خود رسوب گذاشت می‌بینید دهانه را تنگ‌تر می‌کند. «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».

خشوع قلب تنها در صحنه جهاد و انفاق اتفاق می‌افتد

اصلاً در بحث خشوع قلب «لِذِكْرِ اللَّهِ» می‌بینید که این خشوع قلب «لِذِكْرِ اللَّهِ» را قرآن در صحنه‌ی مجاهد، صحنه‌ی جهاد، صحنه‌ی انفاق برای نظام مطرح می‌کند.

یعنی شما مطمئن باشید اگر حضرت ظهور کند، همین الآن هم می‌شود معیار آن را درآورد، ولی این که حضرت ظهور کند و عده‌ای نه در مقابل حضرت می‌جنگند، کمک هم نمی‌کنند در گوشه هستند، این‌ها افرادی هستند که دل آن‌ها قسی است و قسی القلب هستند. طرف یک مرغ هم نمی‌تواند ذبح کند می‌گویند خیلی انسان عاطفی است، این نیست! این بحث قساوت قلب را شما در آیات قرآن با این ادبیات می‌بینید، شما ادبیات آیات را پیگیری کنید، ببینید غیر از این است؟ هر چیزی در این زمینه است پیگیری کنید! از آیه ۲۰ به بعد سوره مائده را نگاه کنید این اخذ میثاق که شد «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ»؛ ما شما را به این‌جا رساندیم گفتیم حالا برو بجنگ، گفتند ما نمی‌رویم بجنگیم، این همان شکستن میثاق می‌شود. «يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»، فراموش کردند بهره‌ای از آنچه که «ذُكِّرُوا بِهِ». ببینید در این آیات هم شکستن میثاق یهود را دارد تذکر می‌دهد، هم شکستن میثاق نصاری را تذکر می‌دهد، هم عاقبت این‌ها را تذکر می‌دهد که ببینید یهودی‌ها چطور میثاق خود را شکستند؟! نصاری چطور میثاق خود را شکستند؟! بعد هم شکستند و تحریف کلام از موضع کردند «وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»، و یک بهره‌ای از آنچه که به این‌ها متذکر شده بود، یعنی کلّ دین را کنار گذاشتند، کلّ دین را چه کسی می‌تواند کنار بگذارد؟ کلّ دین را نمی‌شود کنار گذاشت.

اگر بخشی از دین را کسی کنار بگذارد، بخشی از آنچه که مورد تذکر واقع شده کنار بگذارد این دین را کنار گذاشته، این از مواهب دین بهره‌مند نمی‌شود. یک موقع انسان اشتباه می‌کند، خطا می‌کند، «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) این نه! ولی یک موقع است شخص بخشی از

دین را کنار می‌گذارد، «نَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»، یعنی شما مثلاً مسئله‌ی اقتصاد اسلام را کنار می‌گذارید، اجتماع را کنار می‌گذارید، این «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» (نساء: ۱۵۰)؛ می‌شود، یک قسمت را می‌گیرید یک قسمت را نمی‌گیرید نتیجه این می‌شود که چیزی عاید شخص نمی‌شود، این‌طور نیست که بگوییم یک بخش را که گرفتیم!

یک موقع است انسان دارد خطا می‌کند یک زمان است «نَسُوا»، فراموش کرده، کنار گذاشته، «حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»، این حظ هم به معنای بهره است. حظ در قرآن هم بهره‌ی مادی داریم هم بهره‌ی معنوی، بهره‌های مادی مثل «لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (همان: ۱۱)، بهره‌های معنوی هم داریم. نظر دین بهره‌های معنوی است، «مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ» بهره‌های مادی آن اصلاً قابل مقایسه با بهره‌های معنوی آن نیست!

در روایات است که وقتی با بهره‌های مادی وقتی مقایسه شده حضرت خیلی ناراحت شدند. یونس بن ضببان است به امام صادق می‌گوید: «لَوْلَايَ لَكُمْ وَمَا عَرَفَنِي اللَّهُ مِنْ حَقِّكُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا بِحَذَائِفِرِهَا»، به امام می‌خواهد مثلاً یک حرف خیلی جالب بگوید! می‌گوید: این دوستی ما و شما و آنچه که خدا از حقّ شما به ما یاد داد از دنیا و ما فیها با تمام چیزهایی که دارد برای من بهتر است، برای من از همه چیز بهتر است. «قَالَ يُونُسُ فَتَبَيَّنْتُ الْغَضَبَ فِيهِ»؛ حضرت ناراحت شد. «قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا يُونُسُ قِسْتَنَا بِغَيْرِ قِيَاسٍ»؛ عجب قیاسی کردی، ما را به کلّ دنیا مقایسه کردی؟ «مَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛ دنیا و ما فیها مگر چه دارد؟ «هَلْ هِيَ إِلَّا سَدٌّ فَوْرَةٌ أَوْ سِتْرٌ عَوْرَةٌ»؛ در دنیا مگر یک سدّ گرسنگی و یک ستر عورتی بیشتر است؟ یک پوششی است، یک خوراکی است، یک پوشاکی است، در دنیا و ما فیها همین چیزها وجود دارد. «وَأَنْتَ لَكَ بِمَحَبَّتِنَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ»؛ تو با محبت ما به حیات دائمی رسیدی، چه چیزی را با چه چیزی مقایسه می‌کنی؟ می‌گویند انسان در حرف زدن هم باید مؤدّب باشد همین است، مؤدّب فقط این نیست که آدم قاشق و چنگالی صحبت کند، بعضی فکر می‌کنند مؤدّب صحبت کردن یعنی این‌طور صحبت کردن! بحث

این است که به مشهد برود، به زیارت امام رضا برود به امام رضا بگوید شما از دنیا برای ما بیشتر هستید، از دنیا بالاتر هستید؛ مثل این که خزانه‌ی بانک مرکزی را کنار یک پنج زاری بگذارید بگویید تو بیشتر هستی، این توهین به خزانه‌ی بانک مرکزی است. این که می‌گویند انسان باید مؤدب باشد، این است.

این حظ و بهره و خدمت به دین، خدمت به اهل بیت چیز دیگری است.

خیلی روایت زیبایی است، حضرت کسی را داشتند که وقتی امام رضا به مسجد می‌رفت، خر امام را نگه می‌داشت. یک فرد پولداری از امرای خراسان ولی با معرفت به این گفت: من تمام اموال خودم را در خراسان به تو می‌دهم، تمام جایگاه خود را به تو می‌دهم بیا جای خود را عوض کنیم، تو امیر شو من هم خرک‌دار امام می‌شوم، خیلی خوشحال می‌شود. می‌گوید: فقط باید به امام این را بگویم، می‌رود به امام می‌گوید: می‌دانید که من مدت زیادی با شما بودم و خر شما را نگه می‌دارم، اگر خدا خیری برای من مقدر کرده باشد شما مانع می‌شوید؟ حضرت فرمودند: این چه حرفی است تو می‌گویی؟ ما همین‌طور داریم به تو خیر می‌رسانیم، آن وقت خدا خیری بدهد ما مانع شویم؟ «فَإِنْ سَأَقَ اللَّهُ لَنَا خَيْرًا تَمْنَعُنِي»^۲، امام می‌گویند: «زَهْدَتَ بِخِدْمَتِنَا وَأُرْغَبْتَ الرَّجُلَ فِينَا قَبْلُنَا»؛ اگر نسبت به خدمت ما بی‌رغبت شدی و مرد دیگری رغبت پیدا کرده من قبول می‌کنم. «وَأُرْسَلْنَاكَ»؛ من تو را به سمت او ارسال می‌کنم، فکر می‌کنی آن‌جا بهتر است برو.

این که می‌آید برود حضرت می‌گوید: بایست، «فَقَالَ لَهُ أُنْصَحُكَ بِطَوْلِ الصَّخْبَةِ وَلَكَ الْخِيَارُ»؛ من به دلیل این حسن صحبتی که با هم داشتیم، مصاحبتی که با هم داشتیم یک نصیحتی به تو می‌کنم دیگر اختیار با خود تو است. «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»؛ می‌گوید یوم قیامت که شد رسول خدا متعلق به نور الله است، امیر المؤمنین متعلق به رسول الله است، ائمه همه معلق به نور امیر المؤمنین هستند و شیعیان ما که خدمت ما را می‌کنند، معلق به نور ما هستند و این‌ها وارد می‌شوند به جایی که ما وارد می‌شویم، حالا هر کاری دوست داری انجام بده! او هم می‌گوید: پس

من می‌مانم، من می‌مانم خدمت شما را می‌کنم، نمی‌خواهم مقدار زیادی پول در خراسان داشته باشم. «فَقَالَ الْعَلَّامُ بَلْ أَقِيمُ فِي خِدْمَتِكَ وَأَوْثِرَ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا»؛ پس من خدمت شما را می‌کنم و آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهم. حضرت هم به خاطر این دوستی هزار دینار به او می‌دهند و می‌ماند، برای این که کمی دل او به دنیا متمایل شده بود. گفت برو من نمی‌روم سر جای خود می‌مانم.

خدمت به غیر دین خسران است

خدمت به دین، خدمت به اهل بیت، خدمت به نظام اسلامی، خدمت به این دستگاه، این‌ها کجا، این چه مقایسه‌ای است؟ این‌ها کجا این که کسی مال ناچیزی از دنیا به دست بیاورد کجا؟ لذا هر کس هر جا هست اگر بخواهد به غیر این چیزها خدمت کند خاسر است، سرمایه از دست داده است. اگر خردکاری امام قابل معاوضه با آن همه ثروت در خراسان نیست، خدمت به خردکار امام این‌طور است، کسی که عمر خود را، زندگی خود را برای خدمت به معارف امام بگذارد، برای پیشبرد اهداف امام، اهداف دین بگذارد اصلاً قابل قیاس با این چیزها نیست.

(۱۳): ... وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ *

«نَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»؛ این حظّ و بهره‌ای که منظور دین از اصل بهره همین بهره‌های معنوی است، این‌ها «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»، همواره توی پیغمبر می‌بینی که «عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ»، تایی «خَائِنَةٍ» می‌تواند تایی مبالغه باشد مثل علّامه، «خَائِنَةٍ»؛ یعنی خیلی خائن، تایی تأنیث است. «عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»، مگر کمی.

انصاف را قرآن همه جا رعایت می‌کند، مثلاً وقتی از اهل کتاب بد می‌گویند می‌گوید: «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» (آل عمران: ۱۱۳)، به هر جهت از یک عده از اهل کتاب تعریف می‌کند، این نیست که بگویند همه‌ی آن‌ها خیانت می‌کنند!

می‌گوید: «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یک مرتبه در سوره توبه بحث عفو و صفح شد که اولاً صفح بالاتر از عفو است، عفو آن جایی است که شما بخشیده‌اید، صفح آن چیزی است که اصلاً به روی طرف نمی‌آورید؛ یعنی گویی قضیه را ورق می‌زنید آن وقت با صفحه‌ی سفید دیگری روبرو می‌شوید، اصلاً به روی طرف نمی‌آورید. یک عفو و صفحی داریم آن جایی که این بحث را می‌کردیم این معنا را گفتیم، سوره مبارکه نور، آیه ۲۲ را ببینید این عفو و صفح این است شما مؤمنینی را که خطا کرده‌اند برگشته‌اند، مؤمنینی که خطاکار هستند و برگشته‌اند، ببخشید، ص ۳۵۲ می‌گوید: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، این‌ها کناره‌گیری نکنند از این که «أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» به اولی القربی بدهند به دلیل خطاهایی که آن‌ها در داستان قبلی می‌کنند که بحث آن مفصل است. «وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، اولوا الفضل چون می‌خواستند این‌ها را بایکوت کنند می‌گوید این کار را نکنید. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا»؛ باید عفو کنند و صفح کنند؛ یعنی هم ببخشند هم به روی خود نیاورند، یعنی قضیه را تمام کنند.

در جامعه‌ی ایمانی به این شکل بحث این است که «أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ شما دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. ولی این‌جا به چه معنا است؟ این عفو و صفح معلوم است ولی این که «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»، بعد از آن چیست؟ «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ»، یعنی عفوی، این فا فای تفریع است، عفوی متکی بر اطلاع پیغمبر از خیانت. این از آن عفوهای است که آن‌جا هم گفتیم **عفوهای تاکتیکی** است، این‌ها زیر سایه‌ی **نظام اسلامی** قرار گرفته‌اند همواره هم اطلاع پیغمبر بر آن‌ها است که مشغول توطئه هستند، ولی جامعه را چطور باید اداره کرد؟ آیا جامعه این‌طور است که مدام جوش‌های زیر پوستی را تحریک کنیم و خارج کنیم؟ آیا این‌طور است؟ یا یک سری جوش‌هایی است که دین می‌گوید به این دست نزن، اصلاً آن‌ها را فراموش کن؟ این که گفتم آن آیه در نظام خانوادگی مفید است برای همین است «إِنَّ مِنْ

أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (تغابن: ۱۴)؛

یعنی شما با دشمن با عفو و صفح رفتار کن چون می‌خواهیم نظام زندگی خانواده را از هم بیاشیم یا می‌خواهیم بماند؟!

(۳۷: ۰۷: ۰۱) این خیلی آیه‌ی عجیبی است؛ یعنی عفو و صفح متکی بر اطلاع پیغمبر، اطلاع پیغمبر از خیانت‌های گروه‌ها، یعنی قضیه را حاشیه‌ای عبور کردن، تحریک نکردن. چقدر این‌ها مهم است که انسان مسائل و جوش‌های زیر پوستی را تحریک نکند! بر تحریک کردن آن جز قرمز کردن هیچ فایده‌ای مترتب نیست، خارج هم نمی‌شود! این عفو و صفح‌ها حتی باعث می‌شود اگر قرار است چیزی خارج شود خارج شود! خیلی حرف مهمی در این مقطع زمانی دارم می‌گویم، اگر یک مرتبه یک تحریک انجام شود که همه اظهار ولایت می‌کنند نمی‌توان آن را درست کرد، همه اظهار اخلاص در مقابل ولایت می‌کنند اگر توانستید مبارزه کنید؟! این که می‌گوید تحریک نکن برای همین جا است، تحریک نکن بگذار جامعه هم در وضعیت آرام حرکت کند هم اگر چیزی می‌خواهد بیرون بیاید بیرون بیاید. به اعتقاد من در این برهه‌ی سیاسی بسیار کار خود را به دلیل تحریک کردن‌ها پیچیده کرده‌ایم، اگر همان کاری که آقا می‌گفتند اصلی و فرعی را با هم اشتباه نکنید بگذارید مسائل فرعی باقی بماند، اگر این کار را می‌کردیم... مسائلی که مجدداً طرح شد اگر با زمینه‌ی اطلاع، یعنی زمینه اگر زمینه‌ی اطلاع بود این‌جا جای عفو و صفح است برای همین بود که آقا گفتند بگویید از کنار این مسائل حاشیه‌ای عبور کنند.

کاری است که همه متفقاً می‌گویند فلانی اشتباه کرده، همه سر این متفق هستند، نتیجه‌ی خطّ و نشان کشیدن چه می‌شود؟ نتیجه‌ی تحریک کردن این چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که دیگر همه فهمیدند به مانع محکمی برخورد کرده‌اند، دیدند این‌طور است فعلاً همه چیز دوباره خاموش شد، با یک اظهار ارادت به ولایت از طرف همه، از طرف همه این اظهار انجام شد! آن‌هایی که باور می‌کردند و باور نمی‌کردند. می‌بینید که اگر عفو و صفحی متکی بر اطلاع و تحریک نکردن

باشد، جزء عفو و صفح‌های تاکتیکی نظام است، بر فرض اطلاع از خیانت است. می‌دانید که در بین این‌ها چنین خیانت‌هایی دارد شکل می‌گیرد این‌جا موضع عفو و صفح است. (۳۷: ۱۱: ۰۱)

بصیرت افزایی = دادن شاخص و تحلیل براساس اطلاعات عموم

(سؤال) در سوره توبه هم گفتیم بصیرت، بصیرت یعنی فقط شاخص بدهید. ببینید در «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۷۳)، خیلی وقت‌ها بحث جهاد با کفار و منافقین است، کفار و منافقین وقتی که اجتماع کنند در دو آیه‌ای که این‌طور است به چه کسی می‌گویید؟ به پیغمبر می‌گویید، چون این‌جا محوریت پیغمبر باید محفوظ بماند، یعنی کسی از خط بیرون نرود، به پیغمبر می‌گویید. خود پیغمبر چه می‌کند؟ پیغمبر اگر به وظیفه‌ی خود عمل کرده باشد که کرده، باید در مقابل منافقین غلظت به خرج داده باشد که به ظاهر نکرده؛ یعنی شما غلظت پیغمبر در مقابل منافقین را کجا می‌بینید؟ نه شمشیری کشید، نه کاری کرد، پیغمبر غلظتی که به خرج داده یک ضرب شاخص داده است. سوره توبه را می‌خوانید می‌بینید پیغمبر شاخص داده اگر این‌ها می‌خواستند این‌طور کنند این‌طور می‌کردند.

بر پایه‌ی اطلاعات نه محرمانه بر پایه‌ی اطلاعات کاملاً در دسترس! بحث اخبار را به یاد دارید، اخبار، اطلاعات محرمانه نیست اخبار به معنای خبرهایی است که خبرویت می‌آورد، پیغمبر در کل قرآن تحلیل می‌داده براساس تمام اخباری که همه داشتند، یعنی می‌گفت ببینید این‌طور می‌گویند این‌طور نمی‌کنند، ببینید می‌گویند، «لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً» (توبه: ۴۶)؛ اگر این‌ها راست می‌گفتند باید ساز و برگ جمع می‌کردند! ما می‌خواهیم به جنگ تبوک برویم، خانه خاله که نمی‌خواهیم برویم، اگر چیزی بود که باید کم کم ساز و برگ فراهم می‌کردند، ببینید نمی‌کنند! این غلظت پیغمبر می‌شود، پیغمبر این‌طور غلظت به خرج داد. محوریت حمله با پیغمبر بود؛ یعنی پیغمبر سر ستون ایستاده بود.

درست است جنگ با کفار با امر پیغمبر است ولی پیغمبر گویی سر ستون دیده نمی‌شود، بالاخره می‌گوید بروید با مشرکین و کفار بجنگید، ولی این‌جا دستور به خود پیغمبر است، در کجا؟ در جاهایی که سرنوشت کفار و منافقین به هم گره خورده، در انتهای مدینه هم در سوره مبارکه توبه و هم در سوره مبارکه تحریم است، این دو سوره که «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ»؛ با این‌ها سخت بگیر.

اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد باید زمینه را زمینه‌ی اطلاع کند، «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ»، یعنی مطلع می‌شوید، زمینه را زمینه‌ی اطلاع کنید، شاخص‌ها باشد. در این زمینه خیانت‌هایی که از داخل شروع می‌شود، نه خیانتی که فرد از بیرون می‌خواهد انجام دهد! خیانتی که کسی از داخل حکومت می‌خواهد انجام دهد، و شما هم در موضع قدرت هستید «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ»، ای پیغمبر عفو کن، صفا کن و به روی خود هم نیاور، یعنی مدام نرو در تریبون این حرف‌ها را بگو، قضیه را رسانه‌ای نکن.

(سؤال) بله! یعنی در آخر برای مردم معلوم می‌شود. (۴۸: ۱۵: ۰۱) ببینید قرآن X و Y و Z

نمی‌گوید، اصلاً قرآن چرا افراد را مشخص نمی‌کند، چرا اسم فرد را نمی‌آورد؟

یک نفر در دانشگاه می‌گفت چرا اسم حضرت علی در قرآن نیست؟ تا به حال این سؤال برای شما پیش آمده چرا اسم حضرت علی در قرآن نیست؟ به نظر می‌آید که خیلی خوب بود می‌آمد؟ می‌دانید چه اتفاقی می‌افتاد اگر اسم حضرت علی می‌آمد؟ در حقیقت قضیه به حضرت علی گیر می‌کرد، اگر یک نفر می‌گفت بعدی چطور؟ جواب این می‌شد که بعدی از این سیستم خارج است! اگر با ذکر بعدی، او داخل سیستم است، پس باید اسم امام حسن می‌آمد، اسم امام حسین هم می‌آمد، اسم آقای خامنه‌ای هم باید می‌آمد، چون این سیستم همان سیستم است که دارد جلو می‌رود، یعنی شما در همان سیستم هستید. وقتی امام می‌گوید: ولایت فقیه ولایت رسول الله است، همان ولایت رسول الله است، امام اسلام‌شناس است بی‌جهت که چیزی را نمی‌گوید، باز هم

نمی گوید ولایت من! بلکه می گوید: ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. می دانید که امام بحث ولایت کلیّه الهیه را نمی گوید! ولایت در شأن حکومتی را می گوید، امام می داند که این را می گوید. اگر قرار است اسم حضرت علی بیاید باید اسم آقای خامنه‌ای هم بیاید. خوب است این اسم‌ها نیاید که انسان گرفتار اسم‌ها نشود (۵۱: ۱۷: ۰۱) و گرنه می دانید که در انتقال قدرت است... در انتقال قدرت از امام حسین به امام سجّاد همین اتفاق افتاد، شما روایت «رَتَدَ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرًا»^۴ دارید، همین را «رَتَدَ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِلَّا ثَلَاثَةً»^۵ دارید، می دانید قیام حسینی یک قیام به ظاهر بسیار شکست خورده در همه‌ی ابعاد است، یک قیامی است که اگر در متن تاریخ بودید می فهمیدید قیامی است که همه‌ی ابعاد آن شکست خورده؛ یعنی نه یزید ساقط شده، یزید دو سه سال بعد هم حکومت می کند بعد هم به معاویه پسر خود می دهد، بعد به مروان، بعد او به عبد الملک مروان، همین‌طور ادامه دارد هیچ اتفاقی هم نمی افتد. قیام مختار هم قیام خیلی مهمی نیست، می دانید در تاریخ اسلام در آن نقشه‌ی بزرگ، قیام مختار خیلی مهمی نیست، حکومت زبیر و آل زبیر بسیار مهم‌تر از قیام مختار است، بعد هم خود آل زبیر آن‌ها را نابود می کنند. یک چیزی در یک مقطعی بوده، قیام‌های خون‌خواهانه‌ای که هم توأبیین و هم این‌ها انجام دادند. یکی از اسرار همین است که مردم با شاخص‌ها جلو نیامده بودند با اسماء جلو آمده بودند، اسم‌ها از طرف پیغمبر تا امام حسین آمده بود بقیّه را که نگفته بودند! لذا می بینید تا امام حسین امام حسین همان است که روی دوش پیغمبر می ایستد، یک امام کم سنّ و سال، یک مرتبه به یک امام کم سنّ و سال می رسد یک امام تقریباً ۲۲ ساله بدون هیچ تصریحی از جانب پیغمبر.

یک مرتبه فقدان اسم دچار مشکل می شود لذا اصلاً کسی در اطراف امام سجّاد جمع نمی شود، در حدّ دو سه نفر هستند! می بینید انسان با اسم جلو می آید. إن شاء الله سایه‌ی رهبری بر سر ما تا قیام حضرت مهدی باشد، ولی ما که نمی دانیم چه خبر خواهد شد، اگر یک موقع ما بودیم و امام

زمان نبودند و آقا هم نبودند، آقای خامنه‌ای تصریحاتی از امام دارد ولی نفر بعدی که ندارد! باید مردم به که رو کنند؟ می‌بینید در نفر بعدی خیلی افراد کم می‌آورند.

(سؤال) آن‌ها تصریحاتی از قبل داشتند ولی تصریح امام خیلی مهم بود. می‌بینید اگر با شاخص و موازین نیاییم یک مرتبه در جایی گیر می‌افتیم، لذا شاخص خیلی مهم است. شاخصی بدهید که معلوم کند، بصیرت برای این است، بعضی حرف‌هایی می‌گویند که هیچ چیزی معلوم نمی‌شود. خود قرآن وقتی می‌خواهد بگوید ما پیغمبر را برای یهود مشخص کردیم می‌گوید «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ» (اعراف: ۱۵۷)؛ یعنی اصلاً طوری شده که معلوم شده این است، «عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»، در تورات و انجیل طوری پیغمبر را معرفی کردیم که کاملاً معلوم شده، این طور شد که «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» (بقره: ۱۴۶) شد. شاخص‌ها باید طوری باشد کاملاً معلوم کند که چه کسی چقدر اشتباه می‌کند نه این که مثلاً انسان باید باتقوا باشد، یا انسان باید جلوی زبان خود را نگه دارد. خوب این‌ها چه شاخصی است؟!

ولی شاخص یک مرتبه این‌طور می‌شود نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی، یک عده گفتند نه شرقی نه غربی جمهوری ایرانی، می‌دانید رسانه‌های غربی یک اشکال نمی‌توانند بگیرند یکی از نقاط کلافگی آن‌ها همین است، در کلمات طوری دقت می‌کنند که گفتند جمهوری اسلامی را برداشتند.

چطور می‌شود شما یک مرتبه از روی اصول اصلی انقلاب کلمه‌ی اصلی را بردارید، شاخص می‌شود! درست به هدف می‌زند، هر کسی که این‌طور باشد را مشخص می‌کند. این است که شاخص می‌شود. برای همین است که طرف‌ها را مشخص می‌کند. در سوره توبه ببینید نتیجه این شده بود وقتی این‌ها داشتند از تبوک برمی‌گشتند به آن‌ها گفتند ما عذر شما را قبول نمی‌کنیم «قَدْ تَبَّأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (توبه: ۹۴)؛ خدا شما را برای ما لو داد، کجا لو داد؟ خدا شما را برای ما

رسوا کرد یعنی همین طور رسوا شدید، شما چه کسی هستید رسوا شدید، با این چیزهایی که پیغمبر گفت آن‌ها لو رفتند. لذا باید چیزهایی گفت شاخص باشد و این هم سخت است.

(۲۳: ۲۴: ۰۱) ببینید همین طور بی جهت و بدون برنامه حرکت کردن راحت است، انسان می‌بیند یک نفر مخالف است می‌خواهد همان جا جلوی او را بگیرد، کجا انسان تأمل کند؟ من به دوستان می‌گفتم: ما فریاد زدن را یاد گرفته‌ایم، ولی سکوت کردن را یاد نگرفته‌ایم، از امام حسین فریاد زدن کمتر از یک سال را یاد گرفته‌ایم سکوت ۱۰ ساله‌ی او را یاد نگرفته‌ایم، این درس است آن درس نیست؟! یعنی ۲۵ سال «فَصَبْرٌ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَ فِي الْخَلْقِ شَجَاً» درس نیست آن درس است؟ اگر ائمه درس هستند این هم دارای یک ملاک‌هایی است که سکوت را اقتدا کرده، ما این‌ها را یاد نمی‌گیریم! فکر می‌کنیم باید فریاد انقلابی خود را بلند کنیم هر جا شد، به هر شیوه‌ای که شد، حتی خلاف نظر ولی که شد باید فریاد انقلابی ما بلند شود، معلوم شود که ما انقلابی هستیم. بعد می‌بینید گره کورتر، پیچیده‌تر و الآن کار پیچیده است، به اعتقاد من الآن کار به مراتب از قبل پیچیده‌تر شده است. همه فکر می‌کنند که با یک اظهار ولایت از جانب همه اخلاص همه درست شد مسئله را حل کردیم! اتفاقاً الآن قضیه خیلی پیچیده شده بعداً معلوم خواهد شد.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱۳: ۲۶: ۰۱)

سؤال: بین نفاق و انفاق، هم اصل و ریشه یکسان است هم شما فرمودید شاخصی است که منافق را نشان می‌دهد که انفاق نمی‌کند. در لغت عربی هم چنین چیزی داریم که مرتبط کند یا نه؟

جواب: معنی لغوی همان معنی است که این دو تا را به هم وصل می‌کند، چطور؟ به خاطر این است که نفاق به موش‌هایی که دو سوراخ دارند می‌گویند، موش‌های صحرائی که دو سوراخ می‌زنند از این طرف می‌روند از آن طرف بالا می‌آیند؛ یعنی این طرف را بگیرد از آن طرف فرار می‌کند، به این‌ها نفاق می‌گویند. نفقه هم که سوراخ کردن است. منافق از این ریشه اگر بگیریم

کسی است که از زیر سوراخ می‌زند و بالا می‌آید، دیده نمی‌شود پایین می‌رود، انفاق هم مثل سوراخی که جایی ایجاد می‌کنند. «يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا» (نحل: ۷۵) هم داریم، «سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (بقره: ۲۴۷) هم داریم، شاید بحث دیده نشدن آن وجهی داشته باشد، بالاخره این‌ها وجهی دارند باید ببینیم.

(سؤال) یکی از معانی باب افعال پر کردن یک چیز است، این معنی را جزء معانی باب افعال داریم که درست نقطه‌ی مقابل را نشان می‌دهد. شاید انفاق که همیشه هم با وزن باب افعال می‌آید که «يُنْفِقُونَ»، «أَنْفَقُوا» می‌آید به معنای پر کردن چاله است؛ یعنی به پر کردن چاله انفاق می‌گویند، شاید به این معنا بشود آن را درست کرد. چیزهای دیگر هم ممکن است باشد که مستقیماً نه با منفی کردن بلکه با مثبت جواب بدهد.

سؤال: آیا در قرآن این واژه‌ها وجود داشته و استعمال کرده، یا نه این واژه را به این معنی آورده؟

جواب: این که بیشتر به نظر می‌آید این است قرآن از همین الفاظ معمول استفاده کرده؛ یعنی منافق یا انفاق الفاضلی بوده که در این‌ها بوده؛ یعنی جعل لفظ نکرده منتها این که اراده‌ی معانی جدید در این‌ها کرده باشد هست، این که فراوان است. من این معنا را می‌خواستم در نور در آیه ۱۵ که آیه‌ی عجیبی است، قسمت پایانی بحث نور می‌کند، نه این که کل بحث نور را توضیح بدهیم. جعل معانی جدید با احتساب روح معنا برای آن می‌کند. شاید انفاق و نفاق و منافق بشود معنی مثبت آن را هم درآورد، غیر از پر کردن سوراخ و چاله. صلوات!

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۵.

۲- الهدایة الكبرى، ص ۳۰۹.

۳- سوره توبه، آیه ۷۳، سوره تحریم، آیه ۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۵- همان، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۶- نهج البلاغه، خطبه ششقیه.